

متن پرسش

بسم الله الرحمن الرحيم. با سلام و ادب حضور استاد عزیز و بزرگوار: در سوالی که پیش‌تر از شما درباره معنای شاکله در آیه شریفه: «کل يعمل علی شاکلته» پرسیدم جنابعالی نظر علامه طباطبایی را تبیین فرمودید. در ادامه پژوهشی که در این باره آغاز کردم با فرضیه‌ها، سوالات و یافته‌هایی مواجه شدم که ضرورت داشت جهت اطمینان از مسیر تحقیق با شما در میان بگذارم. ۱. بحث لغوی: عرب زمان پیامبر (ص) با توجه به اینکه شاکله از ریشه شکل به فتح (ش) باشد یا به کسر آن دو معنا را ممکن است برداشت کند. در صورت اول زمانی که می‌گفته (شَكَلْتُ الدَابَّةَ أَشَكَلُهَا شَكْلًا) أَي: شَدَدْتُ يَدَهَا وَرَجَلَهَا. منظورش این بوده که او را شکل دادم. در این صورت معنای شاکله در آیه شریفه این است که دست‌وپای عمل انسان را می‌بندد و او را محدود می‌کند. در صورت دوم که به معنای (هیئت، صورت و فرم) به کار می‌رود معنای گسترده‌تری دارد و چون از این ریشه هم فعل متعدی ساخته می‌شود و هم فعل لازم و هم استعمال آن به عنوان اسم فاعل صحیح است و هم اسم مفعول، این ظرفیت در واژه شاکله وجود دارد که هم از یک سو شکل پذیر باشد و هم شکل دهنده. شکل پذیر از آن جهت است که عواملی بر او اثر می‌گذارند و شکل دهنده از آن جهت است که عمل را شکل می‌دهد. معنای متعدی شکل به فتح (ش) می‌تواند با معنای آن به کسر (ش) هم سازگار باشد؛ چراکه شکل دادن به معنای صورت در نهایت و نتیجه موجب بستن و محدود کردن - به همان معنایی که عرب درباره دابه به کار می‌برد - هم می‌گردد. ۲- بحث روایی: در کتب: (تفسیر عیاشی، تفسیر البرهان، نورالثقلین، الکافی، من لایحضره الفقیه و تهذیب الاحکام) روایاتی ذیل آیه شریفه از امام صادق علیه السلام نقش شده که معنای شاکله را (نیت و عمل) می‌دانند. از آنجا که بحث یک مسئله تربیتی است نه تعیین تکلیف مکلف و به حوزه فقه اکبر مربوط است و نه فقه اصغر و از آنجا که هر واژه‌ای در هر علمی معنایی به تناسب آن علم دارد، بین (نیت) در این روایات با (نیتی) که شرط فقهی انجام عمل است مانند: نیت نماز ظهر یا نیت روزه قضای ماه رمضان که موجب تفکیک و تعیین نوع عمل است تفاوت وجود دارد. در اینجا منظور از نیت هر آن چیزی است که منجر به انگیزه، قصد و حرکت در انسان به سوی یک عمل می‌شود و او را بر می‌انگیزاند. نه اینکه در ذهن و لسان خود نوع عملش را معین کند. به همین دلیل امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: نیت به منزله روح نسبت به بدن است و بدن همان عمل انسان است. از این رو بحث علامه صحیح است که فرمودند: «شاکله» نسبت به عمل انسان، نظیر روح جاری در بدن است که بدن با اعضاء و اعمال خود آن را مجسم می‌نماید. از آنجا که بین اصولیون از متاخرین موافقت وجود دارد که در بحث الفاظ اخذ چند معنا برای یک لفظ چنانچه با هم تعارض و

تناقض نداشته باشند بلامانع است و همه این معانی که برای شاکله تحقیق شد یا از باب اعم و اخص یا از جهت موافقت در نتیجه با هم قابل جمع است، می‌توان نتیجه گرفت که: اولاً) اگر چه انسان یک شاکله اولیه دارد؛ ولی این شاکله خود نرم و شکل پذیر است و انتخاب‌های انسان به این شاکله شکل می‌دهد. پس اینگونه نیست که شاکله فقط همان بنیه اولیه انسان باشد قبل از تربیت؛ بلکه تداوم و تکرار در تثبیت یک عمل و تبدیل آن به رفتار و عادت می‌تواند این صورت جدید را در شاکله تثبیت کند و همواره عمل انسان تحت تاثیر شاکله است. از این بحث می‌توان اینچنین نتیجه گرفت که تربیت پایدار باید منجر به تثبیت صورت جدید شاکله شود وگرنه در حد اطلاعات و آگاهی باقی می‌ماند و چون شاکله همچون دابه دست و پای عمل انسان را می‌بندد، انسان در زمانی که هوشیاری و حافظه خود را از دست بدهد - مانند شرایط دشوار که انسان در معرض سختی قرار می‌گیرد - ناچار بر اساس شاکله خود رفتار می‌کند و اینچنین است که برخی در هنگام خشم یا سختی و دشواری دقیقاً بر خلاف آن چیزی رفتار می‌کنند که در زمان هوشیاری. آن زمان که مغز خسته است، اعصاب به هم ریخته و جریان تفکر مختل شده، شاکله به صورت واضحی حقیقت خود را نمایان می‌کند و روشن می‌شود که در باطن انسان چه خبر بوده است. آنچه انسان در طول سال‌ها با عمل و رفتار خود ساخته یکباره بیرون می‌ریزد و هر آنچه از اجداد و نیاکان خود به ارث برده و دست خوش تغییر نشده را پدیدار می‌کند. با این اوصاف جای تعجب نیست که جناب‌عالی در کتاب خویشتن پنهان می‌فرمایید: "تا عالم انسان عوض نشود جایگاه دستورات روشن نمی‌شود وگرنه آن آقا به طبیعت خودش برمی‌گردد و می‌گوید: خدا لعنتت کند، پدر سوخته! چرا اینطور کردی؟ و بعد کتک را شروع می‌کند." توجه به شکل پذیر بودن شاکله از یک سو و شکل دادن به عمل و بستن دست و پای عمل از سوی دیگر به عقیده من ضرورت توجه انسان به حضور در عالم دینی را که مکرراً بیان فرموده‌اید توضیح می‌دهد. ثانیاً) شناخت شاکله می‌تواند نتایج مطلوب گسترده‌ای داشته باشد. در اموری مانند ازدواج، تربیت، مشاوره و استخدام فرد شاکله‌شناس قادر است ظرفیت‌ها و نقاط ضعف افراد را تشخیص دهد. به ویژه در مشاوره شاکله‌شناسی قرآنی می‌تواند ضعف روانشناسی را که بر رفتار بنا شده آشکار کند و ریشه عمل که شاکله است را برملا سازد و متناسب با آن چاره‌اندیشی کند. همچنین از طریق نگاه به والدین و اجداد و اقوام یک فرد می‌توان عمل او را در شرایط مختلف پیش‌بینی کرد و دریافت که این خصلت‌ها و روحیات در فرد متأثر از کدامیک از این افراد است. پرسش مهمی که در بحث شاکله باید پاسخ داده شود آن است که شاکله اولیه بر چه اساسی شکل پذیرفته و متأثر از چه عواملی است؟ آیا پدر و مادر در ایجاد این شاکله می‌توانند نقش موثری ایفا کنند؟ آیا تربیت قبل از فرزندآوری آغاز می‌شود؟ به کمک قرآن، احادیث و علومى مانند طب می‌توان چنین نتیجه گرفت که در سه نقطه حساس، والدین بر شاکله فرزند خود اثر می‌گذارند: اول: خون والدین: مویذ من در این ادعا آنجاست که در زیارت امین الله می‌خوانیم: «اشهد انک کنت نوراً فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره، لم تنجسک الجاهلیه بانجاسها و لم تلبسک من مدلهمات ثیابها.» همین مضمون در زیارت وارث هم آمده. سلسله خونی که

در اصلاّب و ارحام ائمه معصومین علیهم السلام جریان داشته از میان نسلی به نسل بعد گذشته که طهارت خود را حفظ کرده و از پلیدی جاهلیت به دور مانده. این مسئله در مورد هر یک از ما چگونه است؟ به نظر می‌رسد تعمق در این مسئله که من از چه نسلی هستم و از چه اصلاّب و ارحامی به وجود آمده‌ام، بیانگر این خواهد بود که چرا برخی از کارها و رفتارها و عادت‌ها را بدون آنکه بخواهم به گونه‌ای خاص انجام می‌دهم؟ چرا به طریق خاصی راه می‌روم؟ به گونه خاصی می‌خندم و چرا هر چه می‌کنم نمی‌توانم به راحتی از برخی عادت‌ها خلاص شوم؟ دوم: نطفه: در روایات ما درباره لحظه انعقاد نطفه دستوراتی وارد شده، مواردی نهی شده، مواردی دیگر مکروه دانسته شده و نحوه مطلوب آمیزش توصیف شده است. داستان ابلق شدن گوسفندان حضرت شعیب نشان می‌دهد فرزند انسان ذی شعور چگونه ممکن است از حالات پدر و مادر خود در لحظه انعقاد نطفه متأثر شود. تفاوت پدر با مادر در تشکیل نطفه: در توضیح آیه شریفه {وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ} از ابن عباس نقل شده که قَالَ: خُلِقُوا فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ، وَصُورُوا فِي أَرْحَامِ النِّسَاءِ. آیه حرث نیز آنجا که می‌فرماید: (يَسْأَلُكُمْ خَزَنَةُ لَكُمْ) به همین معنا اشاره دارد که بذر ویژگی‌های خود را از پدر می‌گیرد و زن کیفیت رشد را مشخص می‌کند. از این رو انتخاب همسر، تکلیف و مسئولیتی است که بر عهده مردان گذاشته می‌شود تا با انتخاب رحم مطهر و شایسته نسل را مدیریت کنند. سوم: شیر مادر: از امیرالمومنین نقل است که فرمودند: إِيَّاكُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا الْحَمَقَاءَ، فَإِنَّ اللَّبَنَ يُنَشِّئُهُ عَلَيْهِ رَسُولُ خُدا نیز فرمودند: تَوَقَّوْا أَوْلَادَكُمْ لَبَنِ الْبَغِيَّةِ وَ الْمَجْنُونَةِ، فَإِنَّ اللَّبَنَ يَعْدِي فِي أَرْحَامِ النِّسَاءِ (العلة تعمم الحكم) ما امکان سرایت دادن علت به سایر افراد خودش را داریم و می‌توانیم چنین نتیجه بگیریم که روحيات مادر همراه با شیر به فرزند منتقل می‌شود. البته در اینجا بحث دیگری هم در تربیت جنین مطرح است که عوامل غیبی از جمله اراده الهی چه نقشی دارد؛ زیرا اراده الهی علت تامه است و دعا از اسباب جلب خیر خداوند است به همین دلیل در شب انعقاد نطفه دعاهای مخصوصی وارد شده است. از سوی دیگر در روایات مربوط به این دوران از شیطان هم زیاد گفته شده و نشان می‌دهد که شیطان هم این نقاط حساس را به خوبی می‌شناسد و هر لحظه فرصت طلبانه آماده مداخله است. آنچه برای من سوال جدی است و نتوانستم موضوع را با خود حل کنم این است که چگونه ماده ای مانند خون، نطفه و شیر می‌تواند روحيات، خلیقات، باورهای قلبی، استعدادها و توانایی‌ها و شکل اولیه رفتارهایی مانند نوع نشستن را به فرزند سرایت دهد؟ مگر نه اینکه ماده عین حرکت است و از قبل و بعد خود بی‌خبر است؟ بعید است مسأله به DNA و ژنتیک خلاصه شود؛ چرا که می‌دانیم حاکم اصلی و وجه پایدار انسان نفس است و حداقل بعد از تعلق روح به بدن، اختلافی نیست که روح خود طفل، مدیریت شکل‌دهی بدن را هم برعهده دارد. این سوالی است که در آن منتظر راهنمایی و پاسخ شما می‌مانم. سوال دیگری که باید پرسید این است که آیا نحوه عمل پدر و مادر در این چند مرحله موجب جبر برای فرزند می‌شود یا از آنجا که نفس ذاتا مختار آفریده شده او انتخاب‌گری می‌کند؟ و اگر آنچه به او سرایت می‌یابد انتخاب خود اوست، این انتخاب‌گری چگونه است و چگونه می‌شود آن را درک کرد؟

باسمه تعالی: سلام علیکم: بحمدالله در مورد شاکله و نظر به آیه مربوطه متذکر نکات خوبی شده‌اید. عمده آن است که متوجه شویم وقتی قرآن می‌فرماید: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا» با مبنای آن که انسان را مختار می‌داند، متذکر این امر می‌شود تا ما نسبت به شاکله خود و یا به تعبیر روان‌شناسان به منش خود حساس باشیم. به آن معنا که در مسیر کمالات خود به کلیتی از شخصیت خود نظر داشته باشیم که ماورای اطلاعات خود و یا عادات و اعمال مان می‌باشد که در اصطلاح عرفانی به آن «ملکات» می‌گویند. و به همین جهت می‌فرماید انسان در دنیای دیگر که شاکله او نقش‌آفرین است، این ملکات او هستند که انسان را فرا می‌گیرد و از انسان صادر می‌شود آنچه باید صادر شود. موفق باشید